

آموزش مکاتبه ای معارف اسلامی

تاریخ اسلام

زندگانی

حضرت امیر المؤمنین (ع)

دوره ۴۸

دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی

مسجد هدایت

نام جزوه: تاریخ زندگانی حضرت امیرالمؤمنین (ع)

نویسنده: حجت الاسلام و المسلمین تهرانی

ناشر: دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت

۲۵ سال سکوت

سی و سه سال از عمر گرانبهای حضرت علی (علیه السلام) گذشت و در این مدت کوتاه به عنوان بزرگترین قهرمان و علامه و عالیترین و درخشنده ترین چهره اسلام شناخته شد، در حوره اسلام هیچ فردی بعد از پیامبر (ص) از نظر فضیلت و تقوا و علم و دانش و جهاد و کوشش در راه خدا و کمک به بینوایان به مرتبه حضرت علی (علیه السلام) نبود، و در همه جا، در حجاز و یمن سخن از شجاعت و قهرمانی و فداکاری و جانبازی و مهر و مروت شدید پیامبر به علی بود.

با توجه به این خصوصیات می بایست پس از درگذشت پیامبر گرامی (ص) نیز محور اسلام و در مرکز مدیریت جامعه اسلامی باشد، اما وقتی صفحات تاریخ را ورق می زنیم خلاف آن را می یابیم. زیرا امام بر اثر شرایط خاصی که ایجاد شد، برد از صحنه

اجتماع به طور خاصی کناره گرفت و سکوت اختیار کرد و به وظایف فردی و سازندگی افراد پرداخت .

فعالتهای امام (علیه السّلام) در این دوره در امور زیر خلاصه می شد :

۱- عبارت خدا ، آن هم به صورتی که در شأن شخصیتی مانند حضرت علی (علیه السّلام) بود تا آنجا که امام سجّاد عبارت شگفت انگیز خود را در برابر عبارتهای جدّ بزرگوار خود نا چیز می دانست .

۲- تفسیر قرآن و حلّ مشکلات آیات و تربیت شاگردانی مانند ابن عبّاس ، که بزرگترین مفسّر اسلام پس از امام (علیه السّلام) به شمار میرفت.

۳- پاسخ به پرسشهای دانشمندان غیر مسلمان به ویژه یهودیان و مسیحیان که پس از درگذشت پیامبر (ص) برای تحقیق دربارهٔ اسلام رهسپار مدینه می شدند و سوالاتی مطرح می

کردند اینگونه سوالات پاسخگوئی جز حضرت علی (علیه السلام) پیدا نمی کرد زیرا تنها و تنها او بود که هم بر قرآن و هم بر تورات و انجیل و دیگر کتابهای آسمانی تسلط کامل داشت ، بدینترتیب باید بگوئیم اگر در آن دوران حساس آن حضرت نبود و در برابر اینگونه سوالات پاسخ نمی فرمود ، جامعه اسلامی دچار سرشکستگی شدید می شد و بهمین جهت بود که وقتی امام (ع) به اینگونه سوالات پاسخ روشن و قاطع میداد خلیفه ای که پس از پیامبر (ص) جای آن حضرت نشسته بود چنان خوشحال و سرور می شد که بی اختیار فریاد می زد اگر تو نبودی من هلاک شده بودم .

۴- حوادثی بعد از رسول خدا برای افراد پیش می آمد که حکم آن نه در قرآن به گونه صریح و روشن دیده می شد و نه در فرمایشات پیامبر (ص) سخن می یافتند که بتواند

روشن و قاطع ، حکم آن جریان را بفرماید ، و اگر در میان اصحاب رسول خدا شخصیتی مانند حضرت علی (علیه السلام) نبود که به گواهی خود پیامبر (ص) داناترین است و آشناترین آنها به احکام و قضاوت و داوری بود ، یافت نمی شد ، زندگی برای بسیاری از مسلمانان سخت ، و در مجموع از نظر فرهنگ قرآن و دین مبین اسلام ، اینگونه مسائل غیر قابل حل جلوه می کرد .

در مورد داوریهای حضرت علی (علیه السلام) در آن زمان در موارد مختلف ، کتابهای مستقلی نوشته شده که با مطالعه آنها ، کاملاً نقش علمی و عظمت مقام آن بزرگوار و اینکه تنها و تنها او بود که می توانست اینگونه مشکلات را حل کند ، روشن می شود برای نمونه ، جوانی آمد ، و به خلیفه میگوید بداد من برس ، مادرم مرا نه ماه در شکم گرفته و زائیده ولی بعد از زایمان مرا از خود دور کرده و می گوید تو فرزند من نیستی و من هرگز شوهر نکرده

ام خلیفه آن زن را احظار می کند ، او همچنان مادر بودن خود را نسبت به این جوان انکار می کند خلیفه از او شاهد میخواهد ، چهل نفر شاهد می آورد که این زن تابحال همسری نداشته و در نتیجه این جوان دروغ میگوید ، جوان بیچاره راهی زندان می شود در حالی که با صدای بلند گریه میکند و هیچ دادرسی را برای خود نمی بیند ولی ناگهان در وسط راه چشم آن جوان به حضرت علی (علیه السلام) می افتد و گریه کنان دامن حضرتش را گرفته جریان را به عرض میرساند حضرت دستور میدهد او را برگردانید نزد خلیفه تا من بیایم ، وقتی حضرت می آیند و جریان را از زبان آن زن و برادرانش و شاهد های دروغین می شنوند به طرز بی سابقه ای حضرت آنچنان توطئه را کشف می کنند که فریاد خلیفه بلند می شود (ما بقیت فی معضلت کستَ فیها یا اباالحسن)

خدا نکند من زنده باشم و مشکلی پیش آید که تو (ای ابوالحسن) در آنجا حضور نداشته باشی .

برای اینکه خوانندگان محترم در بدست آوردن کیفیت داوری آنحضرت بزرگوار نیفتند جریان را ادامه میدهیم :

حضرت پس از شنیدن سخن جوان و دفاع آن زن و گواهی شاهد‌ها رو کردند به برادران آن زن و فرمودند بدینترتیب خواهر شما هنوز دوشیزه است و همسری انتخاب نکرده ، گفتند آری فرمودند اجازه میدهید من برای او همسری انتخاب کنم و این خانم را به عقد شرعی مردی درآورم ، گفتند مانعی ندارد و از خود آن زن نیز اجازه یا وکالت گرفتند ، سپس فرمودند حالا که این زن با این جوان هیچگونه ارتباطی ندارد و یک زن و مرد بیگانه اند ، من این خانم را برای این جوان عقد می کنم و بعد از خواندن صیغه عقد ایندو زن و شوهر خواهند بود ، وقتی حضرت می خواستند صیغه عقد را بخوانند ناگهان فریاد زن بلند شد ، خدا را خدا را ای ابوالحسن آیا میخواهی مرا به همسری فرزندم درآوری بخدا او فرزند من است .

فریاد این زن تمام حاضران را بشگفت درآورد و با توجه از او پرسیدند جریان چگونه بوده است؟ گفت من در چند سال قبل به عقد مردی چوپان که از نظر موقعیت خانوادگی به قبیله ما نمی خورد ازدواج کردم و ثمره آن ازدواج این فرزند بود ولی بعد از زایمانم برادرانم سخت مرا غصب کردند و گفتند این فرزند و پدرش را باید رها کنی و من به اصرار آنها از شوهرم جدا شدم و فرزندم را رها کردم.

ملاحظه بفرمائید، یک روانشناس ماهر به گونه ای بی سابقه با استفاده از (وجدان) زن او را به اقرار درآورد و این مشکل خانوادگی آنها را بسادگی حل فرمود.

۵- وقتی دستگاه خلافت در مسائل سیاسی و پاره ای از مشکلات دیگر به بن بست روبه رو می شد امام (علیه السلام) یگانه مشاور مورد اعتماد بود که با واقع بینی خاصی مشکلات را از سر راه آنان بر می داشت و راهی را

که باید در پیش بگیرند معین می فرمود ، برخی از این مشاوره ها در نهج البلاغه و کتابهای تاریخ نقل شده است .

۶- تربیت و پرورش انسانهایی که دلی پاک و روحی آماده برای پیشرفت در جهت بندگی خدا داشتند ، تا در پرتو رهبری امام (علیه السلام) بتوانند قلّه های کمالات معنوی را فتح کنند و آنچه را که با دیده خاطر نمی توان دید با دیده دل و چشم باطنی به بینند .

۷- کار و کوشش برای تأمین زندگی بسیاری از بینوایان و درماندگان ، تا آنجا که امام (علیه السلام) با دست خود باغ احداث میکرد و قنات استخراج می نمود و سپس آنها را در راه خدا وقف میکرد.

اینها فعالیتهای چشمگیر امام (ع) در این بیست و پنج سال بود ، ولی با کمال تأسف ، تاریخ نویسان بزرگ اسلام به این بخش از زندگی امام (ع) اهمیت شایانی نداد ، خصوصیات و جزئیات

زندگی حضرت علی (علیه السلام) را در این دوره درست ضبط
نکرده اند ، در حالی که آنان وقتی در زندگی به زندگی
فرمانروایان بنی امیه و بنی عباس وارد شوند آنچنان به دقت و به
طور گسترده سخن می گویند که چیزی را فروگذار نمی کنند .
آیا جای تأسف نیست که خصوصیات زندگی بیست و پنج ساله
امام (علیه السلام) در هاله ای از ابهام باشد ولی تاریخ جفاکار یا
نویسندگان جنایتگر مجالس عیش و نوش فرزندان معاویه و مروان
و خلفای عباسی را با کمال دقت ضبط کنند و اشعاری را که در
این مجالس می خواندند و سخنان بیهوده ای که میان خلفا و
رامشگران ردّ و بدل می شد و رازهایی را که در دل شب برده از
آنها فرو می افتاده به عنوان تاریخ اسلام ، در کتابهای خود درج
کنند ؟ نه تنها این قسمت از زندگی آنها را تنظیم کرده اند ، بلکه
جزئیات زندگی حاشیه نشینان و کارپردازان و تعداد احشام و اغنام

و خصوصیات زروزیرو نحوه آرایش زنان و معشوقه های آنان را
نیز بیان کرده اند .

نخستین برگ ورق می خورد

آن گاه که سر مبارک پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آلی وسلم)
بر سینه امام (ع) بود و روح او به ابدیت پیوست ، حضرت علی
(علیه السلام) این جریان را در یکی از خطبه های تاریخی خود
چنین شرح می دهد :

یاران پیامبر (ص) که حافظان تاریخ زندگی او هستند به خاطر
دارند که من هرگز لحظه ای از خدا و پیامبر او سرپیچی نکرده ام ،
در جهاد با دشمن که قهرمانان فرار می کردند و گام به عقب می
نهادند ، از جان خویش در راه پیامبر خدا دریغ نکردم ، رسول خدا
(ص) جان سپرد در حالی که سرش بر سینه من بود و بر روی
دست من جان از بدن او جدا شد و من برای تبرک دست بر چهره
ام کشیدم ، آنگاه بدن او را غسل دادم و فرشتگان مرا یاری می

کردند ، گروهی از فرشتگان فرود آمده و گروهی بالا می رفتند و مهمه آنان که بر جسد پیامبر نماز می خواندند ، مرتب به گوش می رسید ، تا اینکه او را در آرامگاه خود نهادیم . هیچ کس در حال حیات و مرگ پیامبر (ص) از من به او سزاوارتر و شایسته تر نیست ^(۱) در گذشت پیامبر (ص) گروهی را به سکوت فرو برد و گروهی دیگر را به تلاشهای مرموز و مخفیانه واداشت . پس از رحلت رسول خدا ، نخستین مطلبی که مسلمانان با آنان روبه رو شدند موضوع تکذیب مرگ پیامبر از جانب عمر بود! غوغائی در برابر خانه پیامبر بر پا کرده بود و افرادی را که می گفتند پیامبر فوت شده است تهدید می کرد ، هر چه عباس وابن امّ مکسوم (از اصحاب رسول خدا) از قرآن آیتی میخواندند که در آن آیات به امکان فوت پیامبر اشاره شد، مؤثر نمی افتاد، تا اینکه دوست او ابوبکر که در بیرون مدینه به سر می بری آمد چون از ماجرا آگاه شد با خواندن آیه ۳۰ از سوره زمر : (أَنكَ مَيِّتٌ وَ انھُمْ مَيِّتُونَ - تو

می میری و دیگران نیز می میرند) که قبل از او دیگران نیز تلاوت کرده بودند عمر را خاموش کرد.

هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) مشغول شستن بدن مبارک رسول خدا بود و گروهی از اصحاب او را کمک می کردند و در انتظار پایان یافتن غسل بودند و خود را برای نماز گزاردن بر پیکر مبارک آن حضرت آماده میکردند ، ماجرای پر غوغای (سقیفه بنی ساعده^(۱)) برای انتخاب جانشین پیامبر(ص) بر پا شد در آنجا جمعی از (انصار) یعنی مسلمانان اهل مدینه و برخی از (مهاجرین) یعنی کسانی که از مکه همراه رسول خدا به مدینه آمده بودند مانند ابوبکر و عمر و ابو عبیده ، جسد پیامبر را که برای غسل آماده می شد ترک کردند و در سقیفه دورهم جمع شدند و پس از ردّ و بدل کردن الفاظ و برخوردهای لفظی و احیاناً فیزیکی ، ابوبکر با پنج رأی به عنوان جانشین رسول خدا (ص) انتخاب شد ، درحالی

۱- محلی کوچک دارای سقف در بیرون مدینه ، مربوط به قبیله بنی ساعده که

سران قبیله برای تصمیم گیری در امور مربوط به قبیله آنجا جمع می شدند

که از مهاجران جز آن سه نفر از انتخاب او آگاه نبودند .
(ماجرای سقیفه و سخنانی که در آنجا ردّ و بدل شد و سرانجام ابوبکر به گفته بعضی از دانشمندان اهل سنت حتّی با یک رأی که آن هم از سوی عمر انتخاب شد ، یکی از بحثهای اصولی تاریخ اسلام است که نه تنها بعد تاریخی داشته بلکه از نظر اعتقادی نیز قابل تأمل است ، و بزرگان ما همه این ماجرا را نکته به نکته از قول خود دانشمندان اهل سنت نقل کرده و در جای خود به بحث و گفتگو نشسته اند از حوصله این نوشتار بیرون است ، زیرا ما در اینجا به نقل تاریخ بسنده می کنیم و لی تحلیل آن را به عهده شما خواننده می گذارم باشد که این خود انگیزه ای برای مطالعه کتابهایی که در این زمینه نوشته شده و سرانجام راز و رمز بزرگترین و طولانی ترین خط اختلاف بین مسلمین را از گوشه همان سقیفه و با توطئه همان چند نفر معدود به دست آورید .)
در این گیرودار که امام (علیه السّلام) به شستن رسول خدا مشغول

بود ، و انجمن سقیفه نیز به کار خود مشغول بود ابوسفیان که ستم سیاسی نیرومندی داشت به منظور ایجاد اختلاف در میان مسلمانان به نزد حضرت علی (ع) آمده و پیشنهاد کرد دست را بده تا با تو (بیعت^۲) کنم و دست تو را بعنوان خلیفه مسلمانان بفشارم که هر گاه من با تو بیعت کنم دیگر یکنو از فرزندان عبدمناف با تو به مخالفت نخواهد کرد و اگر آنان با تو بیعت کنند کسی از قریش از بیعت کردن با تو تخلف نمی کند و سرانجام تمام عرب تو را به فرمانروایی می پذیرند و لی حضرت علی (علیه السلام) اعتنائی به گفته او نکرده فرمودند من فعلاً مشغول غسل دادن و کفن و دفن پیامبرم ، ابوسفیان رفت و عباس عموی پیامبر را هم با خود همراه کرد ، و دو نفری این پیشنهاد را به حضرت دادند حضرت پیشنهاد

۲- بیعت ، بین دست به دست فردی دادن و به این وسیله در راستای دستورات آن فرد و انجام آن ، متعهد شدن ، قبل از اسلام رسم بود فردی که بعنوان رئیس انتخاب می شد به این گونه ، آن فرد را نسبت به انجام کارایش تقویت میکردند و بیعت کنندگان خود را نسبت به او مطیع دانسته و تابع او امر او بودند، اسلام هم این رسم را نپذیرفت ، ضمن اینکه انتخاب رئیس و حاکم در اسلام از سوی خداوند است و به انتخاب مردم نیست ولی همین که مسلمانان با اینعمل تعهد بیشتری نسبت به پیامبر (ص) یا امام (ع) در خود احساس کنند ارزش

عباس را هم رد کردند و بیان شیوا و گفتاری حکیمانه در برابر پیشنهاد آندو ایراد کردند که عین فرمایش آن حضرت در نهج البلاغه ضبط شده است.^(۱)

چیزی نگذشت که صدای تکبیر به گوش آنان رسید، حضرت علی (علیه السلام) جراینرا از عباس پرسیدند عباس گفت: نگفتم که دیگران در بیعت گرفتن یر تو سبقت می جویند؟ و گفتم تو دست را بده تا با تو بیعت کنم ولی تو حاضر نشدی و دیگران بر تو سبقت جستند.

چرا پیشنهاد ابوسفیان و عباس رد شد؟

بدون تردید، حضرت علی (ع) ابوسفیانرا که از دشمنان دیرینه اسلام می شناختند و میدانستند که او نقشه نادرستی در سر می پروراند (همانطوریکه بعدهاخود و فرزندانش کمر نابودی اسلام و مسلمین را بستند) و نمی خواهد بدینوسیله در بین مسلمین اختلاف بیندازد و اگر حضرت علی (ع) آنروز پیشنهاد اورا می پذیرفتند و

در خانه در بسته دو نفر با آنحضرت بیعت می‌کردند ، تاریخ درباره این بیعت همان داوری را می‌کرد که امروز درباره بیعت با ابوبکر دارد زیرا زمامداری حضرت علی (علیه السلام) از دو صورت بیرون نبود یا امام (علیه السلام) امام و زمامدار تعیین شده از جانب خداوند و پیامبر بود یا نه در صورت نخست نیازی به بیعت گرفتن نداشت و رأی گرفتن برای خلافت آن حضرت تا بوسیله رأی مردم او خلیفه شود، یک نوع بی‌اعتنائی به حکم خداوند و تعیین الهی شمرده می‌شد و موضوع خلافت را از ماجرای نصب الهی و اینکه زمامدار و جانشین پیامبر باید از طرف خدا تعیین گردد ، خارج می‌ساخت و امر زمامداری امت اسلامی را یک مقام انتخابی قرار میداد و روشن است که حضرت علی (علیه السلام) که سالها در میدانهای نبرد جان خویش را در کف گرفته و برای تثبیت اسلام و احکام قرآن آنقدر فداکاری نموده حاضر نمی‌شود به سادگی این حکم الهی تحریف شود . و در فرض دوم با بیعت

ابوسفیان و عباس ، آنحضرت خلیفه شود آنهم در خانه ای در بسته و به دور از انبوه مسلمانان و بعد از بیعت آندو نفر ، جمعی را اجیر میکردند تا از مردم برای آن حضرت بیعت بگیرند ، خلافت اسلامی همان رنگ را می گرفت ، که با روی کار آمدن ابوبکر ، بخود گرفت ، زیرا نزدیکترین و صمیمی ترین یار ابوبکر ، خلیفه دوم عمر بود که پس از مدتها وقتی از نحوه انتخاب ابوبکر یادش می آمد گفت :

(کانت بیعت ابی بکر فلتت و فی الله شرها - یعنی انتخاب ابوبکر برای زمامداری کاری عجولانه بود که خدوانو شرش را باز داشت^(۱))

و از همه مهمتر اینکه ابوسفیان در پیشنهاد خود کوچکرین حسن نیت نداشت و نظر او جز ایجاد اختلاف و دودستگی و کشمکش در میان مسلمانان و استفاده از آب گل آلود و بازگردانیدن عرب به دوران جاهلیت و خشکاندن نهال نوپای اسلام نبود.

تاریخ طبری ج ۲۰۵/۳

او وارد خانه حضرت علی (علیه السلام) شد و اشعاری چند در مدح آن حضرت سرود و سپس پیشنهاد خود را بیان کرد ولی حضرت به طور کنایه به نیت ناپاک او اشاره کرده و فرمود:

تو در پی کاری هستی که ما اهل آن نیستیم

طبری در تاریخ خود می نویسد:

علی (ع) او را ملامت کرد و گفت تو جز فتنه و آشوب هدف دیگری نداری، تو مدتها بدخواه اسلام بودی، مرا به نصیحت و پند تو و افراد سواره و پیاده تو نیازی نیست. (۲)

ابوسفیان، اختلاف مسلمانان را درباره جانشینی پیامبر (ص) به خوبی دریافت و درباره آن چنین ارزیابی کرد:

طوفانی می بینم که جز خون چیز دیگری نمی تواند آن را خاموش کند. (۳)

۲- سیره ابن هشام ج ۳۰/۴

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴۵/۲